

جانب عدالت

را ابراهیم

یکی از زیباترین و ژرف ترین شعرهای احمد شاملو شعر در آستانه اوست. در این شعر، شاعر به فلسفه زندگی و مرگ می پرنیازد و خواننده شعر را با اندیشه ها و دیدگاه های خود آشنا می کند.

کعبه های معرونی در سمفونی
مردگان در باره
نقش توده های تهیدست
جامعه که در جایی مثل
دخمه در پاتیل های بزرگ
تخمه بو
می دادند، بسیار گم
گفته است.

شای شولوفسکیه، مایورهای
اساسی و پیر و پنهان و
پیشانی های را در بار
مبارزه های و

روشن روزان نمی خواست که فید
داستان مبارزه زنان در راه گشت آزادی شان را ببیند. در این اثر عظیم به موضوع زن و مبارزه دو
جنس، بلکه چهره ی حقوق زن و به طور خاص در نظر است.
روان در در تصویر ریشی است و قهرمان های دیگر جان شیفته که شاید از
زان کرستف، و شخصیت های آن به خصوص بر و رنگ تر باشند، در حسد و خوی
مقیوم برای رنگر انسان است.

آرامی سایه سوسالیم است،
همان مشکی برافکنده
که عالم مدحوش

پوی خوش آنست؛ همان یگانه
حسنی که اکنون به زیر پای افکنده
شده است.

اما شاعر ایمان دارد که دوباره
برخواهد رویید.

نویسنده خسرو باقری

جانب عدالت را نگه دار

خسرو باقری



تهران - ۱۳۹۷

جانب عدالت را نگه دار

نویسنده	خسرو باقری
نشر پژواک فرزانه	خیابان انقلاب، خیابان پارس، کوچه جهانگیر، پلاک ۹، طبقه دوم، واحد ۱۰ غربی - تلفن: ۶۶۷۳۹۶۳۶
تارنما	www.pjfarzan.com
پست الکترونیک	pjfarzan@gmail.com
ویرایش و تولید	نشر پژواک فرزانه
مدیریت فرهنگی	کبری شاه‌پری
طراحی جلد	زهرا غلامی
نوبت چاپ	اول، ۱۳۹۷
حروفچینی	شبیستری
چاپخانه	اسبقی
صحافی	نکی
شمارگان	۱۰۰ جلد
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۸۱۹۳-۱-۷
قیمت	۴۸۰۰۰ تومان

چاپ جانب عدالت را نگه دار مخصوص نشر پژواک فرزانه

فهرست کتابخانه ملی

سرشناسه	باقری، خسرو، ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور	جانب عدالت را نگه دار/ خسرو باقری.
مشخصات نشر	تهران: پژواک فرزانه، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۳۵۲ ص: ۱۱/۵ × ۱۴/۵ س.م.
فروست	کارنامه نشر: ۳۲.
شابک	978-600-98193-1-7
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه.
موضوع	نقد ادبی
موضوع	Literary criticism*
موضوع	ادبیات - تاریخ و نقد
موضوع	Literature-History and criticism
موضوع	تمهیدات در ادبیات
موضوع	Obligations literature
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۶ ج ۲ ب / ۸۱۱ PN
رده‌بندی دیویی	۸۰۱/۹۵
شماره کتابشناسی ملی	۵۱۱۶۰۵۳

به آمیزه نسیم و صخره
رفیق همراهم مهدخت

فهرست

۹	پیش‌گفتار.....
۱۱	جان شیفته رومن رولان.....
۳۳	عشق به انسان / میخائیل شولوخف.....
۴۵	انسان، زندگی، حقیقت‌جویی / پرویز شهرباری.....
۶۵	ایدئولوژی، سیاست و هویت ملی در آثار محمد قاضی.....
۹۳	علی‌اشرف درویشیان، معلم مردم پابره‌نه، رفیق باوفا.....
۱۳۵	سیماهای گوناگون وحشت بشری / آلبر کامو.....
۱۴۹	بازمانده روز / کازئوو ایشی‌گورو.....
۱۷۱	ایسن کلیشه‌ها را می‌شکند / هنریک ایسن.....
۱۹۹	گفتمان «اطاعت کورکورانه» / ماریو بارگاس یوسا.....
۲۲۳	با ما و بی ما آن دلاویز کهن زیاست / ه. ا. سایه.....
۲۳۹	جانب عدالت رانگه دار / محمود دولت‌آبادی.....
۲۵۱	بدان که همه برای بازی‌های حقیر آفریده نشده‌اند! / عباس معروفی.....
۲۶۹	پژوهشی ارزشمند در زندگی مسعود سعد سلمان / مجتبی عبدالله‌نژاد.....
۲۸۷	سهم من و ما را مبارزه تعیین می‌کند نه اشک و آه / پرینوش صنیعی.....
۲۹۷	همان یگانه حسنی، اگرچه پنهانی / ه. ا. سایه.....

- بر این جهان عبث مرو! بیافرین، بیافرین! / احسان طبری ۳۰۹
- انسان دشواری وظیفه است / احمد شاملو ۳۱۵
- مردم را باران امید بیار شاعر / محمدرضا شفیعی کدکنی ۳۲۵
- مولی و شازده / محمود دولت آبادی ۳۳۱
- آبجی خانم هدایت / صادق هدایت ۳۴۳
- جان نازآیین آن آینه رنگ / احسان طبری ۳۵۳

پیش‌گفتار

این کتاب، بیست و یک «بررسی و نقد» را دربرمی‌گیرد. برخی از این مقاله‌ها پیش‌تر در مجله‌هایی چون چیستا، دانش و مردم، نگاه نو و کاروان به چاپ رسیده‌اند و برخی دیگر برای نخستین بار به چاپ می‌رسند. در دو مقاله به بررسی آثار دو نویسنده نامدار جهان یعنی رومن رولان و میخائیل شولوخوف و در مقاله سوم به زندگی و آثار پرویز شهبازی و در مقاله چهارم به آثار ترجمه‌ای محمد قاضی و در مقاله پنجم به زندگی و آثار علی‌اشرف درویشیان پرداخته شده است. در مقاله «روز همایون رسیدن»، کتاب «پیر پریشان اندیش» اثر ه.ا. سایه؛ در مقاله «جانب عدالت رانگه دار»، کتاب «نون نوشتن» اثر محمود دولت‌آبادی؛ در مقاله «بدان که همه برای بازی‌های حقیر آفریده نشده‌اند»، کتاب «سمفونی مردگان» اثر عباس معروفی؛ در مقاله «گفتمان اطاعت کورکورانه»، کتاب «سال‌های سگی» اثر ماریو بارگاس یوسا؛ در مقاله «سیماهای گوناگون وحشت بشری»، کتاب «طاعون» اثر آلبر کامو؛ در مقاله «بازمانده روز» کتاب «بازمانده روز» اثر ایشی گورو؛ در مقاله «ایبسن کلیشه‌ها را می‌شکند»، کتاب «عروسک خانه» اثر هنریک ایبسن؛ در مقاله «سهم من و ما را مبارزه تعیین می‌کند نه اشک و آه»، کتاب «سهم من» اثر پرینوش صنیعی و در مقاله «گفت‌وگو با مسعود سعد سلمان»، کتاب «گفت‌وگو با مسعود سعد سلمان» اثر مجتبی عبدالله‌نژاد، مورد بررسی و نقد قرار گرفته‌اند. در مقاله «همان یگانه حسنی»، شعرهای «لوح هنر گام زمان» اثر ه.ا. سایه؛ در مقاله «بر این زمین عبث مرو»، شعر «زمین» اثر احسان طبری؛ در مقاله «انسان دشواری وظیفه

است»، شعر «در آستانه» اثر احمد شاملو و در مقاله «مردم را باران امید ببار شاعر» شعر «آخرین قدیس» اثر شفیعی کدکنی مورد کنکاش و گاه نقد قرار گرفته‌اند. و سرانجام نگارنده در مقاله «مولی و شازده»، داستان کوتاه مولی و شازده از مجموعه داستان «بنی آدم»، اثر محمود دولت‌آبادی؛ در مقاله «آبجی خانم هدایت» داستان کوتاه «آبجی خانم»، اثر صادق هدایت و در مقاله «درویش کمال‌الدین»، داستان کوتاه «درویش کمال‌الدین» از مجموعه داستان «پنجابه»، اثر احسان طبری را مورد بررسی و نقد قرار داده است.

نقدها به‌طور عمده از منظر جامعه‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی ادبی صورت گرفته و نگارنده کوشیده است با بررسی و نقد این آثار، بر مسئولیت و تعهد آثار ادبی تأکید ورزد.

عنوان کتاب از نام یکی از مقاله‌ها گرفته شده است تا تأکیدی باشد بر رعایت عدالت در بررسی و نقد آثار ادبی. نگارنده بر این باور است که کوشیده در این مقاله‌ها جانب عدالت را نگه دارد؛ اما کمتر کسی است که از دام فریب خویشتن در امان باشد، این است که از نقد خوانندگان کتابش استقبال می‌کند.

رومن رولان

زادروز: ۲۶ ژانویه ۱۸۶۶، کلامسی، بورگونی، فرانسه

درگذشت: ۳۰ دسامبر ۱۹۴۴، وزله، فرانسه

آثار برجسته: دانتون (۱۹۰۰)، زندگی بتهوون (۱۹۰۳)، ژان کریستف (۱۹۰۴-۱۹۱۴)، زندگانی

تولستوی (۱۹۱۱)، کولا برونیون (۱۹۱۸)، جان شیفته (۱۹۲۲-۱۹۳۳) و ...

برنده جایزه نوبل ادبیات در ۱۹۱۵

جان شیفته رومن رولان

از سال ۱۳۲۹، که نخستین اثر رومن رولان، نویسنده نامدار فرانسوی یعنی زندگی بتهوون را آقای محمود تفضلی به فارسی برگرداندند، بیش از شصت سال می‌گذرد. در این دوران، پرآوازه‌ترین آثار این پژوهشگر روح فردی و اجتماعی انسان، با کوشش والای مترجمان گران قدر فارسی زبان، به ویژه م.ا. به‌آذین، در اختیار دو نسل از مردم ایران قرار گرفته است. بدون تردید رومن رولان در تربیت انسانی و اجتماعی دو نسل، نقش شگرفی را ایفا کرده است. نگارنده این مقاله که شاگرد مکتب این نویسنده ارجمند است، به نسل دوم این علاقمندان تعلق دارد و در پی آن است که با دست‌مایه بسیار اندک خود، درودگوی نویسنده اندیشه‌مند و پیام‌رسان او به نسل آتی باشد. روزگاری رومن رولان با نگارش زندگی قهرمانانی چون بتهوون، میکال آنژ، تولستوی، گاندی و... که قلب بزرگی — به مفهوم وسیع دنیای درونی — داشتند، می‌خواست در هوای دم‌کرده، پنجره‌ها را بگشاید و هوای آزاد را به درون راه دهد، تا مردم بتوانند دم قهرمانان را تنفس کنند. اینک، رولان خود به ردهٔ چنین قهرمانانی پیوسته است. پس دریچه‌های بسته را بگشاییم و نفس عطرآگین او را استنشاق کنیم.

رومن رولان در ۲۹ ژانویه ۱۸۶۶، در شهرک زیبای کلامسی، در خانوادهٔ میانه‌حالی دیده به جهان گشود. مادرش شیرهٔ جانش را در کام و تن او جاری

ساخت؛ گل زندگی کودک شکفت و نگاه آشفته و آبگونش، آرام آرام با فروغ دیدگان مادر درآمیخت.

بیش از دو سال نداشت که مادرش برای او خواهری به دنیا آورد؛ او که نامش را «مادلن» گذاشته بودند، در سه سالگی پژمرد. مرگ خواهر، موجود معصوم و مهربان که از گلبرگ های بهاری شاداب تر و لطیف تر بود، در رولان کوچک، اثری بعبار ژرف باقی گذاشت و عمیق ترین و صمیمی ترین ترحم ها را در وجود او برانگیخت. «اشک هایم خشک شده اند. نمی دانم چه چیزی بر جانم چنگ انداخته است. چشمانم را سوی او دوخته ام و قیافه مهربان و مالیخولیایی اش را می بینم. همین. لحظه ای دیگر به او نخواهم اندیشید. باین همه در سراسر زندگیم به او فکر خواهم کرد.» (سفر درونی، ص ۱۸)

رولان از پدرش عشق به زندگی و شادی و از مادرش که مشاور و محرم رازش بود، نوعی ریاضت اخلاقی و همچنین عشق و صف ناپذیر به موسیقی را آموخت. او تحصیلات نخستین را در سال ۱۸۸۰ در کالج کلامسی - اکنون کالج رومن رولان - به پایان رساند. اما دیگر ادامه تحصیل در آن جا برایش ممکن نبود. اکنون ناگزیر بود کلامسی، شهرستان زیبا و دوست داشتنی خود را، ترک کند. در اکتبر سال ۱۸۸۰ به پاریس رفت و در آن جا سکونت گزید.

رولان نخستین درس های موسیقایی را از مادرش آموخت. مادرش بی آن که ادعا کند، به او یاد می داد چگونه انگشتانش را روی کلایه ها به کار اندازد. در ۱۶ سالگی در کلاس موسیقی دوشیزه ژوزفین مارتن شرکت کرد. «موسیقی از همان نخستین گام های زندگی، دستم را گرفت. آن نخستین عشقم بود؛ احتمالاً آخرین عشقم نیز خواهد بود. من در کودکی آن را همچون زنی دوست داشتم؛ بی آن که با عشق یک زن خوب آشنا باشم.» (خاطرات، ص ۱۴۸)

رومن رولان با آن که جدی کار می کرد، در سال ۱۸۸۴ در امتحان دانش سرای عالی پذیرفته نشد. باین همه نومید نشد و با جدیت بیشتری مطالعاتش را ادامه داد. درون نوجوان رنجور و رویایی، نیرویی سر برمی داشت و فریاد برمی آورد: «برخیز! گام بردار! دست به عمل بزن! مبارزه کن...» (خاطرات، ص ۲۸). در کنکور

سال ۱۸۸۵، نیز شکست خورد، اما سرانجام پس از تلاشی پی گیر، در ژوئیه ۱۸۸۶ در کنکور دانش سرای عالی با مقام هشتم پذیرفته شد.

در همین حال، جان پرشور خود را با اندیشه های ادیبان بزرگ پرورش می داد. «در مدت سه سال، جانم را از توسیدید، تاسیت، سوفوکل و ویرژیل پرورده ام. متن کامل یونانی ادیب شاه و قصاید و غزلیات هوراس را به لاتین حفظ کرده ام.» (خاطرات، ص ۳۳)

رولان جوان در سال ۱۸۸۳ با ویکتور هوگو دیدار و از سال ۱۸۸۵ مطالعه آثار اسپینوزا را آغاز کرد. اندیشه اسپینوزا - به ویژه در کتاب اخلاق - به او شادی می بخشید؛ همچون شرابی آشناک او را مست می کرد و نور امید را در درون او برمی افروخت. آثار اسپینوزا بیش از همه، برای این او را جلب می کردند که شادی هستی زمینی را تأیید می کردند و انسان ها را به سوی نیکی و برادری فرامی خواندند. در نخستین شش ماه دانش سرای عالی، داستان های بلند «تسخیر شدگان»، «ابله» و «برادران کارامازوف» از داستایوفسکی را خواند. داستان بلند «جنایت و مکافات» بیش از آثار دیگر داستایوفسکی، رولان را مجذوب کرد و به تأمل واداشت.

در نخستین تعطیلات دانش سرای عالی با آثار کلاسیک رُم، موسیقی و تاریخ آشنا شد. آن گاه به مطالعه آثار گوگول، تورگنیف و گونچاروف پرداخت. اما بیش از همه آثار تولستوی را به نحوی خستگی ناپذیر می خواند. بخش پایانی «سباستوپول در ماه مه» که در آن تولستوی اعلام می کند که حقیقت، قهرمان محبوب اوست، به ویژه بر رولان تأثیر نهاد. (رومن رولان، ص ۲۳) با مطالعه آن ها نور عشق و بشر دوستی بر او می تابید و او را مسحور می کرد. در عین حال رولان حمله های تولستوی به دانش مدرن و هنر را رد می کرد.

رومن رولان در دانش سرای عالی، رشته تاریخ را برگزید، زیرا تصور می کرد این رشته می تواند به نیازهای جدی او در پژوهش وقایع پاسخ دهد. در همان حال نوشت: «می خواهم تاریخ روان شناسانه و واقع گرایانه، یعنی تاریخ جان ها را بنویسم؛ البته با گوشت تنشان.» (خاطرات، ص ۵۷)

آنگاه رولان راهی ایتالیا شد و پس از این که در حدود پانزده روز در تورن، میلان، فلورانس، سین و اروتو به سربرد و از زیبایی آن‌ها به‌ویژه فلورانس خیره شد، در ۲۰ نوامبر ۱۸۸۹ وارد رم شد و به سفارش دوست و استاد ارجمندش گابریل مونوبه کار در بایگانی‌های واتیکان پرداخت. به نظر مونو، گرچه این کار با ذوق هنری رولان سازگار نبود، اما می‌توانست در کار مقدماتی او در مورد بررسی خصلت‌های انسان‌ها و روان‌شناسی آن‌ها برای کار و آفرینش هنری، ثمربخش باشد.

در سال ۱۸۹۱ رولان به پاریس برگشت. زندگی و رنج‌هایش، عشق را در درونش برافروخته بود. نبوغ در وجودش می‌جوشید. کم‌کم با آثار نویسندگان و شاعران معاصر فرانسه آشنا شد و سرانجام در زمستان سرد پاریس به ایبسن، روی آورد. رولان به ایبسن می‌اندیشید؛ به این نویسنده کهن سال نروژی، که دروغ و ریاکاری اجتماعی را در آثارش بی‌رحمانه افشا می‌کرد. به تدریج رولان به هنری می‌اندیشید که همچون پرتو خورشید بر همه بتابد. او به هنر برای مردم؛ به هنر مردمی فکر می‌کرد.

رولان در سال ۱۸۹۲ با کلو تیلد، یگانه دختر زبان‌شناس معروف، میشل بره‌آل، ازدواج کرد. او به شخصیت و اراده کلو تیلد ارج می‌نهاد. او را به خاطر خود او دوست داشت. دلش نمی‌خواست هم‌دیگر را جذب کنند. آرزو داشت که هر دو آزادانه رشد یابند و عشق دوجانبه‌شان پایدار بماند. رولان در ۱۸۹۵ به کمک کلو تیلد تز دکترای خود را تحت عنوان «منابع تئاتر غنایی» به پایان رساند.

رولان که رویدادهای انقلاب کبیر فرانسه را به‌طور عمیق مطالعه و به‌دقت بررسی کرده بود، آن‌ها را نه تنها حادثه‌ای عظیم برای فرانسه و همه کشورهای اروپا، بلکه جنبش نیرومندی برای سراسر جهان به‌شمار می‌آورد. انقلاب کبیر فرانسه با آن‌که نه تنها ضربه‌ای محکم و قاطع بر پیکر فئودالیسم وارد آورد، بلکه پایه‌های مالکیت سرمایه‌داری را نیز متزلزل ساخت، اما درحقیقت نتوانست به خواسته‌هایی که وعده داده بود جامه عمل بپوشاند و انسان‌ها را به بهروزی واقعی برساند. رولان صمیمانه می‌کوشید تا به تحقق آن خواسته‌های مهم و

ارجمند بشری یاری رساند. اندیشه پردازان محافظه کار سرمایه داری بر انقلاب کبیر می تاختند و می کوشیدند میراث معنوی عظیم آن را، خرد و ناچیز جلوه دهند. اما رولان که بر آن میراث عظیم معنوی ارج می نهاد، می خواست کلیه جنبه های مثبت و منفی انقلاب و کج اندیشی ها و اشتباه های رهبران آن را به معاصران خود ارائه دهد تا آن ها از لغزش آن مردان بزرگ پند گیرند. از تجربه های گران بهای آن ها سود جویند، مناسبات جامعه خود را انسانی تر کنند و میراث معنوی انقلاب را غنی تر سازند. نوشتن آثاری چون گرگ ها (۱۸۹۸)، دانتون (۱۸۹۹)، روبسپیر (۱۹۳۸)، شکست خوردگان (۱۸۹۷)، چهاردهم ژوئیه (۱۹۰۲)، پیروزی عقل (۱۸۹۹)، آیرت و بازی عشق و مرگ (۱۹۲۵) در این راستا صورت گرفت. نمایش نامه های رولان با استقبال چندانی روبه رو نشد. او فکر می کرد شاید نتوانسته است وظیفه اخلاقی و انسانی خود را چنانچه باید به انجام برساند. با این همه نومید نبود. به گفته فرانسس دو پرسانس «او نه با پیروزی، بلکه با پیکار پیمان بسته بود». پس از این ناکامی ها، برای رولان مسلم شده بود که نظام سرمایه داری، برای جلوگیری از رشد هنر انقلابی و خلاق، دشواری ها و موانع فراوان به وجود می آورد. اما رولان به نیروی عظیم و خلاق مردم باور داشت و بنابراین، در اواخر قرن نوزدهم به نوشتن تئاتری نو دست زد و آن را «تئاتر خلق» نامید. او اندیشه های خود را درباره این نوع از تئاتر در نامه ژوئیه ۱۹۰۳ به آلفونس سشه، به صراحت بیان می کند:

«از چند سال پیش اعتقاد پیدا کرده ام که در حال حاضر دیگر وسیله ای برای جدا کردن تئاتر از سیاست وجود ندارد. تئاتر مانند کل هنر و مانند تمام زندگی فکری و اخلاقی امروز، باید در مبارزه شرکت جوید و لو این که با این خطر مواجه باشد که به خرابی بگراید و حتی برای مدتی برخی از امتیازهایش یعنی وارستگی فکر و زیبایی را از دست بدهد. نخستین امر عبارتست از درهم شکستن آنچه با رشد آزادانه فکر نو مخالفت می ورزد. پس از آن کوشش به عمل خواهد آمد که آرامش به هنر بازگردانده شود... به نظر من از تمامی گذشته تئاتری مان تقریباً

دیگر هیچ چیز نیست که قادر باشد زندگی نو و امروزی را تغذیه کند... من به ضرورت انقلابی تئاتری که کاملاً افکار و حتی شکل تئاتر فرانسه را نو کند، اعتقاد دارم. این انقلاب نمی تواند انجام گیرد مگر از طریق انقلاب یا تحول سوسیالیستی.» (رومن رولان، ص ۷۷)

* به نظر رولان دنیا میان خودخواهی غوطه می خورد، خفه می شد و می مرد. از این رو رولان می خواست پنجره ها را بگشاید؛ هوای آزاد را به درون راه دهد و دم قهرمانان را تنفس کند. قهرمانانی که رنج می کشند و رنج های دیگران را به جان می خرند. رولان به تشویق ماکسیم گورکی (رومن رولان، ص ۱۸) دست به نوشتن زندگی قهرمانانی چون بتهوون، میکال آنژ، شیلر، گاندی، گاریبالدی و تولستوی زد. در زندگی بتهوون (۱۹۰۳) با آن که این آهنگ ساز بزرگ، یکی از نوابغ برجسته به شمار می آید، اما در حقیقت فرزند جامعه و عصر خویش است و با واقعیت های دوران خود دست به گریبان و آشناست. هنگام کودکی و نوجوانی روزهای بسیار سخت و دردناکی بر او می گذرد. همواره زیر فشاری که می خواهند بر او تحمیل کنند، قرار دارد. با فقر و محرومیت های گوناگون و توان فرسا روبه روست؛ دشواری های مادی، سیه روزی ها و ناکامی های عاشقانه او را به شدت می آزارند و سرانجام سنگینی هولناک گوش بر زندگی او سایه می افکند. بتهوون رنج می کشد، اما از پای در نمی آید؛ بلکه می آموزد و آبدیده می شود. زیر بار رنج، بیماری و محرومیت های توان فرسا قد می افرازد و بر ضد سرنوشت قهار مبارزه می کند. او در میان دردها و عذاب های جان کاه برای بهروزی و خوشی انسان ها، نغمه شادی و سرور سر می دهد.

زندگی میکال آنژ (۱۹۰۵) بیش از همه برای رولان جالب بود. رولان می دید که هنر فناپذیر میکال آنژ، در چه شرایط سخت و دشوار، با چه عذاب های جان کاه درونی، با چه کوشش و تلاش جان فرسایی شکل گرفته و آفریده شده است. میکال آنژ رفتار حقارت آمیز و فشارهای دائمی اشراف ستم گر و بهره کش، کلیسا و بعضی هنرمندان را با تلخ کامی و اندوه تحمل می کرد. بیماری، شکنجه و

اختلاف‌های خانوادگی او را می‌آزرد و درمانده‌اش می‌کرد. او همواره با رنج و درد دست‌به‌گریبان بود.

عصر سختی است، عصر تاریکی است،
خوابیدن خوبست، سنگ بودن خوب‌تر،
در این قرن جنایت و رسوایی
نیستی، فقدان احساس، سرنوشتی غطبه‌انگیز است.
میکل‌آنژ

رولان رنج‌ها و مشقت‌های مردان نامی را می‌دید و به شدت آشفته می‌شد. پیش خود می‌اندیشید باید فریادهای آن‌ها را منعکس کند و زندگی آن‌ها را بازآفریند. آن‌ها را نه مانند قهرمانان افسانه‌ای و تصورناپذیر و نه با رنگ آمیزی، بلکه ساده و معمولی تصویر کند و چون می‌اندیشید که نتوانسته است شخصیت بتهوون را در سرگذشت کوتاه او، وسیع و کامل ارائه دهد، اکنون آرزو داشت بتهوون قرن بیستمی را بازآفریند؛ ژان کریستف را.

نگارش قطعی داستان بلند ژان کریستف، ده سال (۱۹۰۴-۱۹۱۴) از زندگی رومن رولان را به خود اختصاص داد و با آن‌که ناگزیر بود برای گذران زندگی در دانشگاه درس بدهد و به نوشتن مقاله و کارهایی در زمینه تاریخ بپردازد، باین‌همه در سراسر این ده سال بخشی از وقت خود را به نگارش این داستان بلند و عظیم اختصاص داد. روزی نبود که روی آن کار نکند. او در این راه بسیار دراز، بی‌آن‌که در غم پیروزی یا شکست باشد، وظیفه‌اش را انجام می‌داد و «نه یک اثر ادبی، بلکه یک اثر ایمانی می‌نوشت». رومن رولان در مقدمه ژان کریستف می‌نویسد:

وظیفه‌ای که من در ژان کریستف بر عهده گرفته بودم عبارت از این بود که در آن پوسیدگی و تلاشی اخلاقی و اجتماعی فرانسه، آتش روحی را که زیر خاکستر خفته بود، بیدار کنم. برای این منظور بیش از هر چیزی می‌بایست خاکسترها و زباله‌هایی را که انبار شده بود، برویم؛ در برابر

بازارهای سر میدان، که راه هوا و روشنایی را بسته بودند گروه کوچک جان‌های بی‌پاک را که آمادۀ هرگونه فداکاری و پاک از هرگونه سازش‌کاری بودند، به پا دارم. می‌خواستم همه را، به ندای قهرمانی که رهبرشان می‌گردید، گرد او جمع کنم. و برای آن‌که چنین رهبری وجود داشته باشد، می‌بایست خود آن را بیافرینم، من از این رهبر، دو شرط اساسی می‌خواستم:

۱. چشمانی آزاد و روشن و راست‌بین، مانند چشمان آن پروردگان طبیعت؛ آن سرخ‌پوستانی که ولتر و نویسندگان دایرةالمعارف به پاریس می‌آوردند تا به کمک دید ساده و طبیعی‌شان، جنبه‌های مسخره و جنایات اجتماع زمان خود را هجو کنند. من به چنین رصدخانه‌ای — به دو چشم راست و بی‌پروا — نیاز داشتم تا بتوانم اروپای امروز را ببینم و قضاوت کنم.

۲. دیدن و قضاوت کردن، تنها نقطه عزیمت است. پس از آن نوبت عمل می‌رسد. آن‌چه می‌اندیشی، آن‌چه هستی، باید جرأت آن را داشته باشی — جرأت کن و بگو! جرأت کن و دست به کار شو! — یک «ساده‌دل» قرن هجدهم برای ریشخند می‌تواند کافی باشد؛ ولی برای نبرد سهمناک امروز بیش از اندازه لاغر و ناتوان است. امروز قهرمان لازم است. قهرمان باش! (ژان کریستف، ص ۱۲)

داستان بلند ژان کریستف، سمفونی عظیمی است. هدف رولان تنها این نیست که زندگی انسان را در میان حادثه‌ها و پیکارها تصویر کند، بلکه می‌کوشد چیز مهم‌تر و پهناتر را ارائه دهد، چیزی نو؛ انسانی با قلب بزرگ. رولان که دلش می‌خواست سرگذشت بلند یک نسل را، با نوعی سمفونی طبیعی پایان دهد، در مقدمه ژان کریستف نوشت:

در پایان ژان کریستف، من آن هماهنگی را که از جفت بزرگوار مهر و کین ترکیب یافته است، این تعادل پرتوان در دامن عمل را بر چنان خاتمه‌ای ترجیح دادم؛ زیرا پایان ژان کریستف پایان نیست، یک مرحله

است. ژان کریستف پایان نمی‌پذیرد، حتی مرگ او چیزی جز یک دم از آن ضربان و یک زفیر از آن نفس بلند جاودانی نیست. روزی خواهد رسید که برای نبردهای تازه‌تری از نو زاییده شوم. (ژان کریستف، ص ۱۹)

از این جاست که ژان کریستف هنوز هم رفیق و هم‌رزم نسل‌های تازه است. اگر او صد بار هم بمیرد، باز همواره از نو زاییده خواهد شد و همواره پیکار خواهد کرد و همیشه همراه «مردان و زنان آزاد همه ملت‌ها باقی خواهد ماند؛ کسانی که پیکار می‌کنند و رنج می‌برند و پیروز می‌شوند.»

ژان کریستف پرآوازه شد. هر روز مرغانی از همه کشورهای جهان به آن روی می‌آوردند و پناهگاهی می‌جستند. ژان کریستف از مرزها گذشت؛ او دیگر در هیچ کشوری بیگانه نبود. از سرزمین‌های دور و از نژادهای مختلف، از همه اروپا، آسیا، آفریقا و امریکا کسانی می‌آمدند و می‌گفتند: ژان کریستف از آن من است، خود من است...

رومن رولان که همواره به سرنوشت هنر، به ارزش واقعی آن و همچنین به تأثیر آن در زندگی انسان‌ها می‌اندیشید، به کار بسیار نویی دست یازید و کولا برونوین (۱۹۱۹) را خلق کرد. رولان که در آغاز قرن، تجربه‌ها و آگاهی‌هایی درباره کارگران اندوخته بود، اکنون، بیش از هر چیز به آینده‌ای که در انتظار این طبقه بود می‌اندیشید. در کانون‌های خانوادگی فرومی‌رفت و می‌کوشید با مدد گرفتن از ادبیات توده مردم فرانسه و با سود جستن از میراث آزاد فرهنگ ملی فرانسه، خانواده‌ای از نیاکان خود را زنده کند. «کولا برونوین را می‌شناسید؟ او پدر بزرگ من است.» (رومن رولان، ص ۱۶) این اثر مهم، به نحوی بازتاب اندیشه‌های رومن رولان درباره سرچشمه و نیروی هنر خلقی است. کولا پیش از این که یک نجار یا ظریف‌کار باشد، هنرمندی است که می‌تواند از زیبایی گلی یا شیرینی لب‌خندی لذت ببرد و این زیبایی‌ها را در کننده کاری‌های خویش بازآفریند. او از کارش که همراه کهن اوست و هرگز به او خیانت نکرده است، سخن می‌گوید:

چه خوش است که انسان ابزار کار به دست بگیرد؛ در برابر میزکارگاهش
اره کند؛ ببرد، رنده کند؛ حاشیه کاری و برجسته کاری کند؛ میخ بکوبد؛
سوهان بزند؛ بر مواد زیبا و محکم که خم می شوند، بر چوب گردوی
بارور که به سان پشت فرشته ای زیر دست می لرزد، دست بمالد و بساید
و پیکرهای گلی و بورتن های زرین چوب های ما را، که هنگام برش
آشکار می شوند، ببیند! (کولا برونیون، ص ۳۸)

کولا مانند ژان کریستف که اغلب تنهاست، تنها نیست. او با مردمان ساده
کلامسی رفت و آمد دارد؛ با آن ها می جوشد و در میان آن ها زندگی می کند و
به آن ها عشق می ورزد. «در ران های یک الوار، شرافت بیشتری هست تا در
قلب یک نجیب زاده چپاولگر.» (کولا برونیون، ص ۲۲۵)

کولا در لحظه ای دشوار، با نیروی اراده خود به پا می خیزد؛ همشهریان خود را
گرد می آورد؛ آن ها را برای دفاع از شهر خود سازمان می دهد و از هیچ گونه یاری
به آن ها دریغ نمی ورزد و هنگامی که مردم از فقدان فرماندهی می نالند، کولا
برونیون می گوید: «خود فرمانده خود باشید.» کولای زنده دل، کار می کند؛
می نوشد و از زیبایی ها و شیرینی های زندگی بهره می جوید. زبان این داستان
سرشار از ترانه های خلقی و ضرب المثل هاست و رنگ زنده، شاد و ساده آن با
ویژگی های قهرمان اثر هماهنگی دارد. ماکسیم گورکی نویسنده بزرگ که با
رولان مکاتبه داشت و کولا برونیون را در ژانویه ۱۹۲۳ خوانده بود، به او نوشت:
«دوست عزیز، کتاب شما به یک سرود می ماند؛ شما با استادی خود چنان
خصوصیاتی به این «برگوندی» داده اید که من با گوشت و پوست خود وجودش
را لمس می کنم. هم چنان که می خواندم، از شوق اشک به چشم می آوردم و با
خود می اندیشیدم: در این روزهایی که بی قراری و ناراحتی عمومی است و در
این روزگاری که کار جنون و شرارت و تبه کاری بالا گرفته است، آه که نشر
چنین کتابی چه به جا و به موقع بود.» (ادبیات از نظر گورکی، ص ۳۹۱) ناشران
پاریس، به خاطر جسارت و ویژه ای که در کولا برونیون موج می زد، از انتشار آن

خودداری کردند. در بهار ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول آغاز شد و انتشار این اثر تا سال ۱۹۱۹ به تعویق افتاد.

در آغاز جنگ، رولان قادر به تجزیه و تحلیل علت‌های اجتماعی و اساسی جنگ نبود. به نظر او دنیا دیوانه شده بود و نیروهای اسرارآمیز و شومی، ارتش‌های چندمیلیونی را به جان هم انداخته بودند. اما این اندیشه‌ها دیری نپایید. رولان بعدها به تدریج و پس از مطالعه و تفکر طولانی به ریشه‌های اجتماعی-اقتصادی و به علت‌های بنیادین جنگ پی برد و به واقعیت‌ها دست یافت. اکنون حرف‌های اینشتین را که گفته بود: «در آلمان فرمانروایی بانک‌داران بزرگ، انحصارات صنایع آهن و گروه ژنرال‌ها از خود امپراطور، نیرومندترند»، به یاد و به آن‌ها ایمان می‌آورد. او اکنون به طور عینی می‌دید که صاحبان صنایع بزرگ و انحصارات مالی به تداوم جنگ، اشتیاق نشان می‌دهند و آتش آن را شعله‌ورتر می‌کنند. اکنون درمی‌یافت چیز اسرارآمیزی در پشت جنگ‌ها نهفته نیست؛ باید جنگ‌افروزان را افشا کرد و نقاب از چهره منحوس‌شان برداشت و با آن‌ها مبارزه کرد؛ مبارزه برای صلح. رولان خلق‌هایی را که در معرض کشتار جمعی دولت‌ها قرار داشتند به وحدت و یگانگی فراخواند. او از نویسندگان اندیشمندان و از همه انسان‌های با فرهنگ می‌خواست به یاری خلق‌های ستم‌دیده بشتابند؛ به آن‌ها آگاهی بدهند تا به نیروی عظیم خود پی ببرند. فرزانه‌گانی همچون آلبرت اینشتین و آلبرت شوایتزر به ندای صلح‌طلبانه او، پاسخ مثبت دادند. مردم از سراسر جهان برایش نامه نوشتند و به مبارزه او در راه صلح ارج نهادند: «به رفیق رولان بگوئید که من و دوستانم مانند او فکر می‌کنیم...» رولان هرگز چنین نامه‌هایی دریافت نکرده بود. در حقیقت از میان نامه‌هایی که به او می‌رسید تا آن روز کسی او را رفیق رولان ننামیده بود. این نامه‌ها برای رومن رولان شادی‌بخش بود و در مبارزه‌اش به خاطر صلح و آزادی به او نیرو و جسارت می‌بخشید.

اکنون رولان آرزو داشت نظام اجتماعی دادگر، شایسته و انسانی‌تری میان مردم برقرار شود. او که پیش از این تا حدودی با اندیشه‌های سوسیالیسم آشنا

شده بود، در آغاز سال ۱۹۱۷ با چند تن از نویسندگان و پژوهشگران و از آن جمله، آناتولی لوناچارسکی آشنا شد. رولان آگاهی‌های پرارزشی از آن‌ها به دست آورد و روزبه روز شناخت بیشتر و دقیق‌تری از آن کشور دوردست که پیش از این، آن‌همه برایش اسرارآمیز بود، پیدا کرد. رولان مقاله‌ای را در پراودا به چاپ رساند و در آن انقلاب اکتبر را نه تنها به برادران روسی تبریک گفت، بلکه از ایشان به خاطر انجام این کار عظیم، سپاس‌گزاری کرد. او نوشت این انقلاب، اروپا را که در غرور انقلاب‌های گذشته به خواب رفته بود، بیدار کرد. به نظر رولان نیاکان او که می‌خواستند آزادی و برادری را در دنیا گسترش دهند، موفق نشده بودند، اما اراده آن‌ها عالی بود. در این نوشته رولان آرزو کرد برادران روسی از گذشته آن‌ها پند گیرند؛ متحد و با گذشت باشند و با خود صلح و آزادی به همراه بیاورند.

در سال ۱۹۱۰ رولان مدال لژیون دونور را دریافت کرد. در سال ۱۹۱۶ آکادمی سوئد هم جایزه نوبل ادبیات را به رومن رولان اعطا کرد. رولان جایزه خود را بین سازمان‌های مدنی گوناگون سوئیس و فرانسه و زادگاهش کلامسی توزیع کرد. در سال ۱۹۱۹ رومن رولان «اعلامیه استقلال روح» را تنظیم کرد. او در این اعلامیه که در ۲۶ ژوئن همان سال در روزنامه او مانیته انتشار یافت، مردم را به پرهیز از جنگ فراخواند؛ آن‌ها را از شرکت در جنایت‌های جنگ برحذر داشت و خطاب به روشن‌فکران خاطر نشان ساخت که، وظیفه آن‌ها خدمت به بشریت است، نه سازش با زورمندان. این اعلامیه را شمار زیادی از نویسندگان و اندیشمندان بزرگ از جمله هانری باربوس، ژول رومن، استفان تسوایک، برتراند راسل، ماکسیم گورکی، رابیندرانات تاگور، هرمان هسه و آلبرت اینشتین امضاء کردند. در ژانویه ۱۹۱۹، کارل لیبکنخت و روزا لوکزامبورگ رهبران جنبش کارگری آلمان وحشیانه کشته شدند. رولان با غم و اندوه فراوان در مقاله‌ای با عنوان ژانویه خونین برلین در برابر این توطئه واکنش نشان داد.

رومن رولان در پاییز ۱۹۱۸ به عضویت آکادمی جوان علوم اتحاد شوروی و

در نوامبر ۱۹۱۹ که نخستین کنگرهٔ تئاتر کارگری و دهقانی برگزار شد، به عنوان نظریه پرداز تئاتر سوسیالیستی برگزیده شد.

رولان که در سال ۱۹۲۱ با رابیندرانات تاگور، در پاریس آشنا شده بود، پنج سال بعد او را در سوییس ملاقات کرد و سپس در سال ۱۹۳۱ با مهاتما گاندی، دیدار کرد. نظر گاندی که براساس آن، زور اصل و اساس هیچ مذهب و آیینی نیست و کسانی را که بدی می کنند، باید دوست داشت - و این به معنی چشم پوشی از بدی نیست - توجه رولان را به خود جلب کرد. در سال ۱۹۲۹ زندگی را ماکریشنا و در ۱۹۳۰ زندگی و یوکاندا را نوشت. رولان نه مانند یک پژوهشگر دانشگاهی، بلکه همچون یک هنرمند، سنت های انسانی هند را گرامی می داشت و اندیشه های نیک و احترام به انسان را در آن میراث های فرهنگی مردم، برجسته می کرد.

رومن رولان در سال ۱۹۲۴ از شنیدن خبر جنایت فاشیست ها در ایتالیا به شدت متأثر شد. بنابراین، به همراه هانری باربوس، کمیتهٔ جهانی ضد جنگ و ضد فاشیسم را بنیاد نهاد. در فوریه ۱۹۲۷ نخستین تظاهرات ضد فاشیستی توده ای، به ریاست افتخاری آلبرت اینشتین، رومن رولان و هانری باربوس تشکیل شد.

انتشارات ورمیا در لنین گراد، از سال ۱۹۲۰، چاپ مجموعه آثار رومن رولان را در بیست جلد آغاز کرد. این خبر رولان را به هیجان آورد. او از ماریا کوداسووا که سمت مدیر انتشارات ورمیا را به عهده داشت، خواهش کرد تا برای آن که آثارش بدون غلط چاپ شود، همکاری او را بپذیرد. ماریا که پدرش روس و مادرش فرانسوی بود، پس از مطالعه ژان کریستف با رومن رولان پیوندی محبت آمیز برقرار کرد. رولان که سال ها پیش از همسر اولش جدا شده بود، سرانجام با ماریا که دوست و رفیقش بود، ازدواج کرد.

رومن رولان از همان هنگام که ژان کریستف را به پایان رساند، نوشتن داستان بلند دیگری را در سر می پروراند. او در مقدمه جان شیفته (۱۹۲۲-۱۹۳۲)، این اثر ادبی بزرگ جهان، که «گاه شعر ناب و فلسفه ژرف نگرانه» است و به همراه

ژان کریستف به برکت وجود و همت والای م.ا. به آذین به فارسی شیوا و دقیق درآمده است، می نویسد:

قهرمان اصلی جان شیفته آنت ریویر، به گروه پیشتاز آن نسل از زنان تعلق دارد که در فرانسه ناگزیر گشت به دشواری، با پنجه درافکندن با پیش داوری ها و کارشکنی همراهان مرد خویش، راه خود را به سوی یک زندگی مستقل بازکند. از آن پس پیروزی به بهای کوششی جانانه به دست آمد (مگر در زمینه سیاسی که مقاومت سرسختانه پیرنینه های کشورهای لاتین هنوز در آن بسخو کرده است). ولی برای نخستین ستون حمله، نبرد پس دشوار بود، خاصه برای زنانی مانند آنت تنگدست و تنها که جرأت کردند خطرهای فرزند زادن آزاد را بپذیرند. در عوض این زندگی انباشته به آزمون ها و تنهایی دلاورانه، که در آن هریک از رزمندگان زن، که در آن روزگار به شمار اندک بودند، از دیگران بی خبر بوده تکیه جز بر خود نمی توانست کرد، منش های آزادتر و مردانه تری پرورش داد تا بیشتر مردان همان نسل... زیرا جز به بهای آزمون ها و برخورد با مانع ها نیست که جنس آدمی - از نرینه و مادینه - پیشروی می کند. سپاس خدای را که آنت، دختر من، همسفر من، هرگز آزمون و مانع کم نداشته است. تا واپسین روز زندگی اش، رودخانه به سوی دریا روان است... بی آن که هیچ ساکن باشد! زندگی که گام می سپارد... رو به پیش! جریان حتی در مرگ، ما را با خود می برد، حتی در مرگ، ما پیش خواهیم بود...» (جان شیفته، جلد اول ص ۵۶ و ۵۷)

رولان نمی خواست که تنها داستان مبارزه زنان در راه کسب آزادی شان را بنویسد؛ در این اثر عظیم نه موضوع زن و مبارزه دو جنس، بلکه چیزی عمیق تر و پهناتر در نظر است. رولان در تصویر زندگی آنت و قهرمان های دیگر جان شیفته که شاید از ژان کریستف و شخصیت های آن مجسم تر و رنگی تر باشند، در جستجوی مفهومی برای زندگی انسان است. در این اثر شگرف، نه ظاهر وقایع و ماجراها، بلکه زندگی درونی از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

همیشه تاریخ حوادث یک زندگی را می‌نویسند، اشتباه می‌کنند. زندگی راستین زندگی درونی است. « زندگی درونی آنت با زندگی درونی ژان کریستف نه تنها از آن‌رو متفاوت است که زندگی یک زن و یک نسل دیگر است، بلکه همچنین به خاطر آن است که این زن، که نمی‌توانست با تخلیه‌های مدام آفرینش جان اندیشمند، که نظم می‌دهد و زیر فرمان می‌گیرد؛ از سرریز سودا رهایی یابد، خیلی بیشتر دست خوش حمله‌های ضمیری پرتلاطم است. در پیرامون او هیچ‌کس از این انبوه سودای برهم‌انباشته، بویی نمی‌برد و مدتی دراز می‌گذرد تا خود آنت بدان توجه می‌یابد. هستی ظاهری‌اش همچون آبگیری است که در دل جنگل به خواب رفته، اما واقع امر آن است که در این زن آرام و درستکار و خردپیشه، بی‌آن‌که خود بدانند، یک اروس — خدای عشق — ناپیدا خوابیده است که مرزهای شایست و ناشایست را نمی‌شناسد. خدای عشق در او به چهار یا پنج شکل پی‌درپی درمی‌آید؛ در آغاز با عشق مبهمش به پدر خود، پس از آن محبت سودایی‌اش به خواهر؛ در بخش سوم در میان بسا توفان‌های دیگر سودا، محبت مادر به پسر خود و پس از آن به هنگام جنگ، یک ترحم سودایی برای بشریت اهانت‌دیده و دشمن داشته که لگدمال غریزه‌های حیوانی میهن‌ها گشته است، و در واکنش به آن، نثار محبت خود به دشمنی اسیر و زخمی که انبوه وحشی مردم دشنامش می‌دهد... اما در همین اثنا که آنت در دام پندارهاست؛ پندار فرزند، پندار دلدار و زندگی با هم، دست زمخت سرنوشت، که نام صدف به آن می‌دهند و خردمندتر از خرد اجتماع است، او را بر فراز ویرانه‌های ثروت و زندگی خوش خویش، از آستانه زندگی نوینش می‌گذرانند. تنگدستی برای آنت همان نقشی را دارد که مهاجرت به کشوری بیگانه برای ژان کریستف. تنگدستی او را بر آن می‌دارد که با نگاهی تازه، دروغ جامعه معاصر را بررسی کند، — چیزی که آنت با همه راست‌بازی خویش تا زمانی که خود به این جامعه تعلق نداشت، بر آن آگاهی نمی‌یافت. آن دم که آنت جست‌وجوی نان روزانه‌اش را آغاز

می‌کند، دروازه عصر اکتشافات راستین به رویش گشوده می‌شود. آنت، این جان آفرینشگر، درمی‌یابد که عشق همچو کشفی نبوده است و نه همچنین مادر شدن. آنت غریزه آن هردو را در خود داشته است. از آن روز که آنت به اردوگاه فقر پا می‌نهد، جهان را کشف می‌کند. برای او فقر تنها دروازه برادری با توده‌های قربانی شده را نمی‌گشاید؛ فقر مکاشفه یک اخلاق تازه است؛ نه آن اخلاق کهنه تنگ‌دامنه و رنگ‌پریده نهی‌ها و اندرزگویی‌ها، اخلاق دادگاه‌ها و اقرارگاه‌ها، که سگ نگهبان یک جامعه حجره‌بندی شده‌اند، بلکه اخلاق تازه کار... کار: یگانه عنوان شرف راستین. آری آنت، این زن نیرومند موبور، درمی‌یابد که این بشریت چه ساختمان سست‌بنیادی است؛ و اگر بر پای استوار است، تنها به خاطر نیروی عادت است، اما آیا تنها دریافتن کافی است. دوستش ژرمن آن هنگام که در آستانه مرگ است، با درک این مسئله که خطای او، در فهمیدن نبوده است، بلکه در آن بوده که عمل نکرده است رو به آنت می‌گوید: «پایداری کنید! غریزه قلبی شما مطمئن‌تر از وسواس آری و نه من است. شما پسری دارید. به او بگویید تنها به همین بس نکتد که همه چیز را بسنجد و همه چیز را دوست بدارد. بگذار ترجیح دهد! عادل بودن خوب است. ولی «عدالت راستین» در برابر ترازوی خود نمی‌نشیند که بالا و پایین رفتن کفه‌ها را نگاه کند. داوری می‌کند و حکم را به اجرا درمی‌آورد. (جان شیفته، ص ۱۷)

این وصیت ژرمن، این میراث که آنت باید به پسر خود انتقال دهد، در دست‌های او سنگینی می‌کند؛ زیرا عدالت راستین، آن‌گاه که در روزگار تعدی و فشار یا انحطاط عالم‌گیر، عمل کند، در روزگار بی‌رحمی که زندگی، جز برای بزدلان نمی‌تواند خطرناک نباشد، (و این گفته آنت است که بسا شب‌ها پیشاپیش بر مرگ پسر خود گریسته است)، بی‌چون و چرا به قربانی شدن منجر می‌شود. اما چه باک اگر این قربانی شدن برای یاری به «زایش» یک بشریت تازه، ضرور باشد.

و مارک - پسر آنت - که با تنی خونین، دروغ‌ها و چرک‌های این جهان را از پوست خود برمی‌کند و آن‌ها را افشا می‌کند، با تقویض فعالانه خویش به اجتماع رونده و پیکارگر، در آستانه عصر نوین، از پای درمی‌آید؛ ولی خود مرگ او زایشی است... او به پای می‌خیزد و در سینه دو زنی که او را در خود پرورانده‌اند - همسرش و مادرش - به راه خود ادامه می‌دهد. آنت از همان پله‌ای که پای پسرش بر آن متوقف مانده است، بالا رفتن را از سر می‌گیرد. و پسر با مادر بالا می‌رود. پسر در مادر است. آنت رو به عروSSH آسیا می‌گوید: «قوانین جهان زیور و شده است. من او را زاییده‌ام. و اوست که به نوبه خود مرا می‌زاید.» آری چنین است... زایش یک عصر، زایش از راه قربانی شدن اختیاری یک نسل و زایش مادر از پسر. به این سان آنت ریوی‌یر، فراتر از پسر جان باخته خود می‌رود. با عزمی راسخ وارد پیکار می‌شود و پسر خود را، و همه فرزندان و فرزندخواندگان خود را به آن در می‌اندازد. و اینک سرانجام: رود که نمودار نام اوست به دریا می‌رسد! در بستر پهنش که پنداری دیگر کرانه‌ای ندارد، آب‌هایش آمیخته با آب‌های ارتش بزرگ مردم که راه خود را در باروی ستمکاری‌ها می‌گشاید، به سر می‌غلطد.

حکومت رایش سوم آلمان که می‌خواست مؤلف ژان کریستف و جان شیفته را با یک ستایش نمایشی از آن خود سازد، در آوریل ۱۹۳۳ به وسیله سفیر خود در ژنو به اطلاع رولان رساند که به فرمان رئیس جمهور، هیندبورگ، مدال گوته، که هر سال به یک استاد برجسته اهدا می‌شود، به او تعلق گرفته است. رولان مدال گوته را نپذیرفت و گفت او همواره برای فرهنگ آلمان، کشور بتهوون، گوته، کانت و کارل مارکس احترام قائل بوده است؛ اما اکنون نمی‌تواند این مدال را از غاصبان آزادی و فاشیست‌های خون‌آشام بپذیرد.

در ژوئن سال ۱۹۳۵، رومن رولان به همراه همسرش از اتحاد جماهیر شوروی دیدن کرد. او از مراکز مختلف و شهرهای گوناگون بازدید کرد و با ماکسیم گورکی و دیگر نویسندگان شوروی به گفت‌وگو نشست. رولان در بازگشت از شوروی، بر مجموعه «رفیقان راه» مقدمه‌ای نوشت. این مجموعه با

مقاله لنین، به نام «هنر و کنش»، که در سال ۱۹۳۴ انتشار یافته بود، پایان می‌یابد. رولان در این مقدمه تحول ذهنی خود را از دوران جوانی تا کهنسالی و همچنین پیشرفت ذهنی و فکری بشریت را از گوته تا هگل، و از مارکس تا لنین به اختصار، مورد بررسی قرار می‌دهد.

رولان، پس از انتشار جان شیفته و انتشار مجموعه‌هایی از مقاله‌ها و نامه‌ها، در سراسر جهان پراوازه شده بود. میلیون‌ها انسان در سراسر جهان او را گرمی می‌داشتند و مورد محبت قرار می‌دادند. در حقیقت روزی نبود که مهر و اعتماد میلیون‌ها تن از خوانندگان آثارش را از سراسر جهان احساس نکند. او همبستگی خود را با جوانانی که در راه به ثمر رسیدن عدالت و آزادی، مبارزه و فداکاری می‌کردند، اعلام می‌کرد. دیگر نیازی نبود خود را در اتاقش زندانی کند. اکنون سخن فاوست را به یاد می‌آورد که: «آزادی در آوردگاه زمین، هم‌روزه پیروز می‌شود.»

در آن سال‌ها حرکت‌های فاشیستی در اروپا گسترش می‌یافت و آلمان هیتلری سربازان خود را، بی توجه به اصول و قوانین بین‌المللی، به بیرون از مرزهای شناخته‌شده خود می‌فرستاد. در اسپانیا، فرانکو قدرت یافت و حکومت قانونی کشور را تحت فشار قرار داد. رولان رنج می‌برد و سرانجام مصیبتی که جهان را تهدید می‌کرد، وحشت زده‌اش می‌ساخت. او با موریس تورز — رهبر حزب کمونیست فرانسه — رابطه برقرار کرده بود و با او به بحث و گفت‌وگو می‌پرداخت. در ماجرای حریق رایشتاک و محاکمه لایپزیک نیز رولان مبارزه خود را دنبال کرد. ژرژ دیمیتروف رئیس‌جمهور فقید بلغارستان و قهرمان این ماجرا، رولان را یکی از وکلای مدافع خود معرفی کرد، ولی حکومت آلمان نازی این وکالت را نپذیرفت. به خاطر فعالیت‌های ضدفاشیستی، ماندن رولان در محل اقامتش دشوار شده بود، لذا در ماه مه ۱۹۳۸ در وزله اقامت گزید.

رولان در این دوره دشوار هم از پای نشست و نمایشنامه عظیم روبسپیر را در وزله نوشت و در ۱۹۳۹ در یکصد و پنجاهمین سالگرد انقلاب فرانسه آن را چاپ و منتشر ساخت. او در این اثر بی‌مانند و فناناپذیر، شعر باشکوه انقلاب را سرود.

صحنه‌های آن را با رنگ‌آمیزی نقاشان بزرگ آراست و جوهر پیچیدگی‌های انقلاب فرانسه را همراه خشم‌ها، توطئه‌ها و سوداها نشان داد و جنبش نیرومند خلق را با مفهوم تاریخی و جهانی آن تصویر کرد. رولان به زبان روبسییر خطاب به مردم سراسر جهان چنین نوشت:

خلق، خلق من، از تو می‌ترسند؛ بر تو می‌تازند و تحقیرت می‌کنند. تو فرمانروایی، اما همیشه به‌سان برده‌ای با تو رفتار کرده‌اند. به‌یاد بیاور! به‌خاطر بیاور که اگر در جمهوری، عدالت به‌عنوان فرمانروای مطلق فرمان نراند، آزادی نام بیهوده‌ای بیش نخواهد بود. اگر بیدادگری نابود نشود، تو به‌هیچ‌رو زنجیرهایت را نخواهی گسست، بلکه تنها آن‌ها را عوض خواهی کرد... ای خلق! خلق من! یگانه دوست من! هرچه پیش آید با هم بمانیم. هیچ دلم نمی‌خواهد که در خوش‌بختی و بدبختی، شادی و رنج با هم نباشیم. محبت تو، اعتماد تو، تنها دلیل زنده بودن من است، آن را برای من حفظ کن. (روبسییر، ۲۵۲ و ۳۸۲)

آتش جنگ جهانی دوم در سپتامبر ۱۹۳۹ زبان کشید و به‌تدریج جهان را در کام خود فروبرد. در فرانسه اومانیته و سایر مطبوعات مترقی، توقیف شدند و بازداشت نیروهایی که بر ضد فاشیسم مبارزه می‌کردند، آغاز شد. از همان نخستین روزهای جنگ، خانه رومن رولان زیر نظر قرار گرفت. دیدار دوستان و آشنایانش برای او ناممکن شد. در ماه مه ۱۹۴۰ به سویس مهاجرت کرد و در منزل خواهرش اقامت گزید، اما چند ماه بعد وادار شد به وزله بازگردد. منزل او و همسرش تا پایان اشغال فرانسه، تحت نظر فاشیست‌ها قرار داشت. در این شرایط، رولان دست به نگارش کتاب *خاطرات خود زد و در همین حال* به نگارش *سفر درونی* که سفری در ژرفای جاننش بود، پرداخت و گه‌گاه کار روی اثر سه‌جلدی «*درباره بتهوون*» را نیز پی می‌گرفت.

احسان طبری درباره زبان رولان می‌نویسد که زبان رومن رولان که برای میلیون‌ها مردم ساده می‌نوشت، از جهت سبک، نحو و واژه‌گزینی در فرانسه،

زبان متداول، روزمره و برای سطوح پایین سواد، قابل درک است. رولان خود خطاب به نویسندگان مردم‌گرا می‌نویسد:

ژک و راست سخن بگو! بی‌بزرگ و بی‌پیرایه سخن بگو! برای آن بگو که مفهوم گردی! نه مفهوم گروهی ظریف، بلکه مفهوم هزاران تن، مفهوم ساده‌ترین و حقیرترین مردم و هرگز از آن نترس که بیش از حد مفهوم گردی؛ سخنت را بی‌ابهام و بی‌پرده بگو، روشن و استوار، و در صورت لزوم به زمختی بگو! چه باک اگر از این رو استوارتر بر زمین بایستی و اگر برای آن‌که اندیشه‌ات را بهتر رسوخ دهی، تکرار پاره‌ای کلمات را مفید می‌دانی، همان را تکرار کن و رسوخ بده، کلمات دیگر مجوی، بگذار تا حتی یک کلمه‌ات به هدر نرود، بگذار تا سخنت عمل باشد. (ژان کریستف، ص ۱۵)

سرانجام در ۳۰ دسامبر ۱۹۴۴ هنگامی که گلوله‌ها برای رهایی پاریس در پرواز بودند و توپ‌ها برای درهم شکستن نازیسم آلمان پیروزمندان می‌غریدند، رومن رولان، که احسان طبری او را یکی از بزرگ‌ترین «تحلیل‌گران بزرگوار و ژرف‌یاب گنجینه سرشار روح انسانی و اقیانوس پرموج زندگی فردی و اجتماعی او» می‌نامد، پس از یک دوره بیماری طولانی، درگذشت. اما بانگ عظیم این انسان دوست، عدالت‌دوست، آزادی‌خواه و صلح‌طلب بزرگ جهان که در اکتبر ۱۹۱۲ در پایان مقدمه ژان کریستف فریاد شده بود، تاکنون نیز در سراسر گیتی طنین‌انداز است و هر روز جان‌های بیشتر و بیشتری را شیفته خود می‌سازد: مردان امروز! جوانان! اکنون نوبت شماست. از پیکرهای ما پله‌ای بسازید و پیش بروید. بزرگ‌تر و خوش‌بخت‌تر از ما باشید. خود من به روح گذشته‌ام بدرود می‌گویم، و آن را همچون پوسته‌ای خالی پشت سر می‌افکنم. زندگی یک سلسله مرگ‌ها و رستاخیزهاست. بمیریم تا از نو، زاده شویم.

کتاب نامه:

۱. بدرالدین مدنی: زندگی و آثار رومن رولان، تهران، انتشارات شباهنگ، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۲. تامارا موتیلووا: رومن رولان، ترجمه قاسم صنعوی، تهران، انتشارات دوستان، چاپ اول، ۱۳۹۳.
۳. رومن رولان: ژان کریستف، ترجمه م.ا. به آذین، تهران، انتشارات بدیهه، چاپ هشتم، ۱۳۵۷.
۴. رومن رولان: جان شیفته، ترجمه م.ا. به آذین، تهران، انتشارات نیلوفر و جامی، چاپ پنجم، ۱۳۶۹.
۵. رومن رولان: بازی عشق و مرگ، ترجمه م.ا. به آذین، تهران، انتشارات آگاه، چاپ پنجم، ۱۳۶۹.
۶. رومن رولان: سفر درونی، ترجمه م.ا. به آذین، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۷. رومن رولان: مهاتما گاندی، ترجمه محمد قاضی، تهران، انتشارات روزبهان، چاپ ششم، ۱۳۶۶.
۸. رومن رولان: زندگی تولستوی، ترجمه ناصر فکوهی، مشهد، نشر دانش-نشر پویا، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۹. رومن رولان: روبسپیر، ترجمه بدرالدین مدنی، تهران نشر شباهنگ، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۱۰. رومن رولان: کولا برونیون، ترجمه فرهاد غبرایی، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ سوم، پاییز ۱۳۶۹.
۱۱. رومن رولان: خاطرات جوانی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران، انتشارات فردوس، چاپ اول، ۱۳۶۸.
۱۲. رومن رولان، دانتون، ترجمه علی اصغر خبره زاده، تهران، نشر تیراژه، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۴.
۱۳. رومن رولان: زندگی بتهوون، ترجمه دکتر محمد مجلسی، تهران، نشر دنیای نو، چاپ اول، بهار ۱۳۷۲.

۱۴. رومن رولان: زندگی بتهوون، ترجمه محمود تفضلی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۶۳.
۱۵. رومن رولان: زندگی و آثار میکل آنژ، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، چاپ کوثر، چاپ پنجم، ۱۳۶۳.
۱۶. رومن رولان: میکل آنژ، ترجمه ژیل اسپهری، مشهد، نشر نوید، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۱۷. رومن رولان: جزیره‌ای در توفان (پی‌یر و لوس)، ترجمه سیروس سعیدی، تهران، نشر مزدک، چاپ اول، بهار ۱۳۶۳.
۱۸. رومن رولان: سه آهنگساز، ترجمه دکتر حمید عنایت، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۵.
۱۹. رومن رولان: موسیقی دانان امروز، ترجمه رضا رضایی، تهران، انتشارات مشعل، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۲۰. رومن رولان: گاندی، مکاتبات و خاطرات، ترجمه حسن تقی‌زاده میلانی، تهران، انتشارات عصر جدید، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۲۱. رومن رولان: یادداشت‌های ایام جنگ، ترجمه فرخ آگاه، تهران، چاپ احمدی، چاپ سوم، تابستان ۲۵۳۶.
۲۲. رومن رولان: چهاردهم ژوئیه، ترجمه مجتبی میثمی، تهران، نشر لاهیتا، ۱۳۹۲.
۲۳. رومن رولان: دانتون، ترجمه مجتبی میثمی، تهران، نشر لاهیتا، ۱۳۹۲.
۲۴. رومن رولان: گرگ‌ها، ترجمه مجتبی میثمی، تهران، نشر لاهیتا، ۱۳۹۲.
۲۵. رومن رولان: تئاتر مردمی، ترجمه مجتبی میثمی، تهران، نشر پژواک کیوان، ۱۳۸۸.